

درباره‌ی تاریخ‌نگاری جنگ

فرانک جمشیدی*

اشاره

تاریخ‌نگاری جنگ برای رشد و احیا بیش از هر چیز به نقد نیاز دارد. این سخن تازه‌ای نیست. چنان‌چه متولیان این امر، خود پیش‌گام این عرصه شوند و بر کاستی‌های کار خویش وقوف یابند، مجال نقدهای سلبی و ویرانگر را از دیگران باز می‌ستانند و به جای این‌گونه نقدها که حاصلی جز تباه کردن هر آن‌چه گرد آمده است، ندارند راه را بر نقدهای ایجابی می‌گشایند که در فکر اصلاح و بهبود ثمره‌ای است که به زحمت و به تدریج طی سالیان به دست آمده است.

البته که این سخن هم تازه نیست.

پشتوانه چنین نقدی، پرسش‌مندی است؛ ابتلای ذهن به عارضه پرسش که حاصل آن احساس درد است در همه‌ی دستگاه‌های فکری و قوای فاهمه و ادراک. از آن پس، "درد" است که فرد را به "گفت" و "نوشت" و "رجوع" نزد صاحب‌نظران به قصد چاره‌جویی و رفع درد و آسودگی می‌دارد گرچه این درد آن هنگام که آغاز شود، تسکین‌یافتنی نیست.

پس آن‌گاه که گفته می‌شود، تاریخ‌نگاری جنگ برای رشد و احیا نیازمند نقد است، منظور آن است که نیازمند درد است؛ دردی که از ذهن پرسش‌مندی برمی‌خیزد و تاریخ جنگ به واسطه آن، اتفاقاً به طبیعت خود نزدیک می‌شود. درست همان‌گونه که انسان از رهگذر بیمار شدن به طبیعت انسانی خود تقریب می‌جوید و بیماری انسان همان انسان شدن اوست.

داعیه چنین مقدمه‌ای این است که تاریخ‌نگاری جنگ در صورت منضم شدن به پرسش‌های اساسی می‌تواند افق‌های جدیدی را تجربه کند که حاصل آن تجربه‌ها چه بسا آغازگر فصل نوینی در حیات این تاریخ‌نگاری باشد. بنابراین، با عنایت به نقش محوری پرسش در وزانت بخشیدن به معرفت تاریخی درباره‌ی وقایع مهمی چون جنگ، برآن شدید تا دو گفت‌وگو را که تقریباً با فاصله‌ی زمانی یک دهه صورت گرفته است، توأمان بیاوریم تا از رهگذر مقایسه‌ی پرسش‌ها و دغدغه‌ها و اظهار نظرها بهتر بتوان رد و نشان اندیشه را در تاریخ‌نگاری جنگ سراغ گرفت.

یقیناً این کار، نه بزرگ‌نمایی اشتباهات و سهوها را مراد کرده است، نه تکتیر خطاها از طریق تکرار و یادآوری مجدد آنها را، بلکه صرفاً نوعی بازنگری در تعاریف موجود از مفاهیم عمده‌ی تاریخ‌نگاری جنگ است یا تأمل درباره‌ی بنیادی‌ترین اندیشه‌هایی که اساس معرفت تاریخی درباره‌ی پدیده‌ی را پی می‌نهند و کار تاریخ‌نگاری در قفای این اندیشه و معرفت شکل می‌گیرد.

مرور پاسخ‌هایی که در طول زمان به پرسش‌های فراروی تاریخ‌نگاری جنگ داده شده است؛ از جمله تعیین شاخص‌های یک نگاه تاریخی و پدیده‌ی تاریخی، بازشناسی شرایطی که به تاریخی شدن یک پدیده کمک می‌کند و نیز شرایطی که امکان

* پژوهشگر مطالعات جنگ

نگاه تاریخی به آن پدیده را فراهم می‌آورد، تشخیص ماهیت نگاه موجود به تاریخ‌نگاری جنگ و...، ملاک و معیار مناسبی برای سنجش رشد و پویایی اندیشه و معرفت تاریخی در کار تاریخ‌نگاری جنگ است. هم چنین به نظر می‌رسد این مرور و مقایسه بتواند ضرورت تأملات نظری یا آگاهی به چارچوب‌های تئوریک در بحث تاریخ‌نگاری را نشان دهد. آن چه در خلال مطالعه‌ی تطبیقی سوالات طرح شده در این دو میزگرد درنگ کردنی است، دور زدن مباحث نخستین میزگرد حول چیستی یا ماهیت فعالیتی است که به نام تاریخ‌نگاری جنگ شکل گرفته است. حال آن که مرکز ثقل گفت و گوهای دومین میزگرد، آسیب‌شناسی این فعالیت است.

حرکت تاریخ‌نگاری جنگ از پرسش درباره‌ی تعیین چیستی و ماهیت فعالیتی تحت این نام به پرسش درباره‌ی تعیین نقاط آسیب‌شناسانه و تهدیدکننده‌ی اصالت تاریخ‌نگاری را می‌توان یک نقطه‌ی قوت به شمار آورد. زیرا نشان می‌دهد که ذهن پرسشگر از غور و بررسی در موضوع شناسایی (ابژه) که همانا واقعه یا رویداد است فراتر رفته و فاعل شناسا (سوزه) را نیز در نظر گرفته است. به عبارت دیگر، فعالیت شناسایی‌کننده که در این جا تحت عنوان تاریخ‌نگاری جنگ آن را می‌شناسیم در یک رابطه‌ی تنگاتنگ با عامل انسانی که این فعالیت را برنامه‌ریزی، زمان‌بندی، راهبری و کنترل می‌کند در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، فاعل شناسا در رأس شناخت یا معرفت تاریخی قرار می‌گیرد.

بدیهی است فاعل شناسایی که در صدر نشسته است، یک فرد با ضمیر ارجاعی مشخص نیست بلکه نماینده‌ی یک ملت یا قوم است. هم از این رو کنش‌ها و منش و شخصیت او در پیوندی گسست‌ناپذیر با ساختاری به نام جامعه، توأمان در نظر گرفته می‌شود و آسیب‌شناسی در خلال این پیوند و رابطه معنا می‌یابد. زیرا مراد از این اصطلاح، شناخت آسیب‌هایی است که از دو سمت و سو: نخست، کنشگران انسانی دوم، ساختار اجتماعی به معرفت و شناخت تاریخی وارد می‌آید. در واقع، ذیل این اصطلاح، آسیب‌هایی که در نتیجه تعامل کنشگران انسانی و ساختار اجتماعی و اثرگذاری این هر دو بر روی هم، با ژرفا و پیچیدگی و گستردگی بیش‌تر معرفت تاریخی را در معرض خطر قرار می‌دهد، بررسی می‌شود. به همین دلیل در میزگرد دوم توجه‌ی جدی را شاهدیم به ساختار اجتماعی جامعه‌ای که واقعه‌ای را تجربه کرده است (از یک سو) و ویژگی‌های شخصیتی منشی نسلی که تاریخ این واقعه را می‌نگارد یا تاریخ این واقعه برای او نگاشته می‌شود (از سوی دیگر).

این هر دو جنبه؛ یعنی ساختار اجتماعی و کنشگران، موضوعات مغفولی هستند که در میزگرد نخست به دید نیامده‌اند یا اهمیت توجه به آنها در نگاه به عظمت هدفی که وجود داشته است، خرد و ناچیز انگاشته شده یا دست کم احتمال می‌رفته است که نتوانند مانعی جدی بر سر راه تحقق هدف ایجاد کنند. اما اکنون طرح پرسش درباره‌ی این که تاریخ‌نگاری جنگ در شکل فعلی خود چه نسبت و پیوند و رابطه‌ای با واقعیت جنگ دارد، آشکارا پرسشی است مؤخر بر معرفت به بی‌اعتنایی

مخاطبان این تاریخ به آن چه فراگرد آمده است، معرفت به نابسندگی مستندسازی (چه در شکل و محتوای کنونی و چه در اقتناع مخاطبان) و معرفت به لزوم پیوستگی تاریخ پژوهی به تاریخ‌نگاری برای آن که بتواند روشمندان تر و شفاف‌تر رابطه‌ی خود را با واقعیت جنگ تعریف و تعیین کند.

هم چنین طرح پرسش درباره‌ی این که با جنگ، پس از جنگ چه باید کرد؟ پرسشی است که معرفت مقدم بر آن اولاً، لزوم ایجاد علاقه و انگیزش در مخاطبان این تاریخ به مدد تقریب واقعیت‌های جنگ با مسأله (های) هر عصر و دوره است چنان که تاریخ نگاشته شده به کار بیاید نه کنار رود. ثانیاً، معرفت به نقش و تأثیر ادراکی است که ما در هر زمان از وقایع مختلف حاصل می‌کنیم و چنان چه سهم و نقش این ادارک در تاریخ‌نگاری جنگ منظور نگردد، تاریخ آن واقعه به آگاهی تاریخی منضم نمی‌شود، بلکه حیات آن به محض وقوع به اتمام می‌رسد.

در جملگی این پرسش‌ها، رد پای ذهن و زبان و اندیشه‌ی انسان به مثابه‌ی موجودی که هم فاعل شناساست و هم موضوع شناسایی یا به تعبیری، هم سازنده و پردازنده واقعیات جنگ است و هم در خلال تاریخ جنگ، خود به واقعیتی برساخته و پردازش شده تبدیل می‌شود قابل بازجست است.

این سخنان هرگز مقدمه‌ای برای طرح این داعیه نیست که این دو گفت‌وگو موجب تشفی خاطر و اقتناع و تأمین نظر خوانندگان خواهد بود، بلکه اقبال و اعتنای به آن صرفاً از آن روست که با مرور گفت و شنودها اکنون بهتر می‌توان دغدغه‌های اساسی در کار تاریخ‌نگاری جنگ را بازشناخت و پرسش‌ها را به مراتب شفاف‌تر از آن چه پیش از این، گنگ و مبهم فضای ذهن را در اختیار گرفته بودند، طرح کرد؛ بی آن که در لا به لای بخش‌های فرعی و حاشیه‌ای گم یا کم‌رنگ شوند. این پرسش‌ها عبارتند از:

- ۱- تاریخ‌نگاری جنگ چیست؟ آیا شأن این لفظ درگرو نگارش بی‌کم و کاست تاریخ این واقعه است یا نگرش تاریخی به این واقعه؟ به عبارت دیگر، آیا منضم شدن نگرش تاریخی به نگارش تاریخی است که تاریخ‌نگاری جنگ را بر می‌کشد؟
- ۲- برای تحقق این امر، تاریخ‌نگار جنگ به چه چیز نیاز دارد؛ تفکر و فلسفیدن یا گردآوری سند و مستندسازی؟
- ۳- آن چه تاکنون ذیل عنوان تاریخ‌نگاری جنگ گرد آمده است، تا چه حد با این هر دو ابزار آشناست؟
- ۴- آیا تاریخ‌نگاری جنگ بیش‌تر به سمت مستندسازی جنگ حرکت کرده است؟
- ۵- تاریخ‌سازی جنگ به مفهومی که عبارت است از دخالت دادن ذهن و زبان توده‌ها در توصیف و تحلیل و تبیین وقایع جنگ تاکنون چه مقدار از تاریخ‌نگاری جنگ را به خود اختصاص داده است یا سهم آن در ساختن تاریخ جنگ چه میزان بوده است؟
- ۶- تاریخ‌نگاری جنگ نسبت خود را با حقیقت جنگی که به وقوع پیوست، چگونه تعریف می‌کند؟

- ۷- تاریخ نگاری جنگ چگونه می تواند این دو کار ویژه ی مهم خود را تحقق بخشد: افزون سازی قابلیت استناد و ارجاع، مسأله مند کردن مخاطبان به واسطه ی در اختیار نهادن روایتی از جنگ که در آن "واقعیت" با "مسأله" مردم هر عصر درهم آمیخته است؟
- ۸- تاریخ نگاری جنگ در بخش نخست این کار ویژه؛ یعنی مستند سازی با چه نقدهایی رو به روست؟
- ۹- تاریخ نگاری جنگ در بخش دوم این کار ویژه؛ یعنی درهم آمیزی مسأله و واقعیت با چه نقدهایی رو به روست؟
- ۱۰- در بخش کار ویژه ی نخست تاریخ جنگ، حضور راویانی که جنگ را تجربه کرده و زیسته اند، تا چه حد به صحت و سلامت تاریخ نگاری جنگ از حیث مستندسازی مدد رسانده است؟
- ۱۱- هم چنین در این بخش، ادراک اولیه از جنگ که منظور از آن، ادراکی بی واسطه است که از رهگذر تجربه ی مستقیم جنگ حاصل می شود تا چه حد می تواند در مستندسازی جنگ نقش موثری ایفا کند؟
- ۱۲- ادراک ثانویه که منظور از آن، ادراکی است که به واسطه ی گذشت زمان و تجربه های دائمًا نوشونده حاصل می شود تا چه حد مستندسازی جنگ را تحت تأثیر قرار می دهد؟ آیا آثار آن در مقایسه با ادراک اولیه، مثبت ارزیابی می شود یا منفی؟
- ۱۳- آیا وقتی در تاریخ نگاری (عام) و تاریخ نگاری جنگ (خاص) صحبت از ادراک به میان می آید که تلویحا نظر به استنباط و فهمی دارد که هر شخص با مددگیری از توانمندی های حسی، دستگاه زبانی و نظام اندیشگی خود حاصل می کند اصولا می توان به طور قطع و یقین به صحت و استناد گزاره های آن حکم کرد؟
- ۱۴- آیا لزوم آکندگی تاریخ جنگ از گزاره های اسنادی رجاعی از حیث اهمیت این گزاره ها در طرح پرسش های اساسی در آینده است یا موظف بودن تاریخ جنگ به دادن پاسخ های سر راست و مسلم؟
- ۱۵- یاری رسانی تاریخ نگاری جنگ به مخاطبان خود در یافتن پاسخ های سر راست و مسلم به مدد کار ویژه ی مستند سازی، چگونه می تواند با کار ویژه دوم که مسأله مند کردن مخاطبان از طریق سر باز زدن از دادن پاسخ های سر راست و مسلم است، در یکجا جمع شود؟
- ۱۶- چگونه می توان با تجمیع این هر دو در کنار هم، حیات و نشاط تاریخ نگاری جنگ را تضمین کرد؟